قسمت اول

پیرامون زبان آذری و آذریان

اسماعیل گلستانی
وکیل پایه یک دادگستری

شمارهٔ ۲۱ آذر ماه ۱۳۸۴ ماهنامهٔ توقیف شدهٔ حافظ را ورق می زدم، در صفحهٔ ۱۰۵ آن مطلبی به چشـم خورد با عنوان: « درد دل یک روزنامه فروش آذربایجانی. این روزنامه فـروش در ایرانی بودن خود تردید نموده و پرسشی به شرح زیر مطرح کرده بود:«سؤالی بسیار ساده و کوتاه دارم:«چرا من در وطن خودم و در سرزمین مادری خودم با زبان بیگانه و غیـر از زبان مادری خودم، درس بخوانم و بنویسم و حرف بزنم؟!»

گرچـه این مرد خود،خویشـتن را کـم مایه و کم معلومـات معرفی کـرده بود ولی نوشـته اش بد نبود و از رسـایی کافی برخودار بود. ولی این خاکسـار که یک آذربایجانی اصیل هسـتم دریغم آمد که به این پرسش گستاخانه پاسخ داده نشود و چنان اندیشیدم که اگر این پرسش بی پاسخ بماند کهتران ملت یااشخاص کم اطلاع که پرسش کننده نیز یکی از آنها است، تصور خواهند کرد که به قول معروف:«علی آباد هم دهی است!»

در زمان کودکی من سـیدبن جعفربن یعنی سید جعفـر باقراف، دبیـر کل حزب کمونیسـت آذربایجان شوروی سوسیالیستی وقت و سید جعفر پیشه وری، دبیر حزب دموکرات آذربایجان ایران، کمونیست رانده شده از دورهٔ چهاردهم مجلس شورای ملی، در بیشبرد تمایل اسـتالین به بلعیدن آذربایجان ایران که اکنون به چهار اسـتان آذربایجان شـرقی و غربی و اردبیل و زنجان تقسـیم شده است، هم پشت شـدند و حکومتی را به مرکزیت تبریز در سـال ۱۳۲۴ هـ.ش تشـکیل دادند بـه نام «دولـت آذربایجان» و در مـدارس به تدریس دروس، با الفبای فارسی و زبان ترکی آذری پرداختند و روزنامه‌های متعدد به این زبان انتشار دادند و اسکناس چاپ کردند.

نیک به یاد دارم کـه مردم با اینکه به این لهجهٔ ترکی مانند حرف می زدند، ولی خواندن و نبشـتن آن را نمی‌پسندیدند و خوش نداشتند و برنمی تافتند و آن روزنامه ها را بچه های مدارس لوله می کردند و به سر و صورت هم می کوفتند و چون آن موقع کیسـه های پلاستیکی امروزی و یا وسایل دیگری برای قراردادن اجناسـی که مردم می‌خریدند نبود، بقالی ها و خرازی ها و کسبهٔ دیگر از آن روزنامه‌ها استفاده می کردند. پول اسکناس آن حکومت را نیز کسبه و بازرگانان آذربایجان نمی پذیرفتند.

زبان مورد استفادهٔ فرقهٔ دموکرات چنان غیر علمی بود که حتی زنده یاد خلیل ملکی بازرس حزب توده که خود اهل تبریز بود نیز لب به اعتراض بر این زبان گشود.

پس از اشغال ایران در بحبوحهٔ جنگ جهانی دوم، در یکی از پایه های مقطع دبسـتان در شهر سلماس درس می‌خواندم. روسها آذربایجان را اشغال کرده بودند و به مقامات محلی که در اختیار اشغالگران بودند، دستور دادند کنسـرتی ترتیب داده شـود و در آنجا جبروت و بزرگواری ژوزف استالین را با اشعاری و سخنانی به رخ مردم کشیدند. در آن میان یک آموزگار دبستان که معلم خود من نیز بود و نیک تار می‌زد تار به دست، خود را به صحنه رسانید و تار را به صدا دراورد و با آوازی نیک و احساس میهن خواهی چنین خواند:

چو بوده است و بود زنده جان ایرانی
نمرده است و نمیرد زبان ایرانی
زبان نشانهٔ آن جام جاودان باشد
دلا ز دست مده این نشان ایرانی

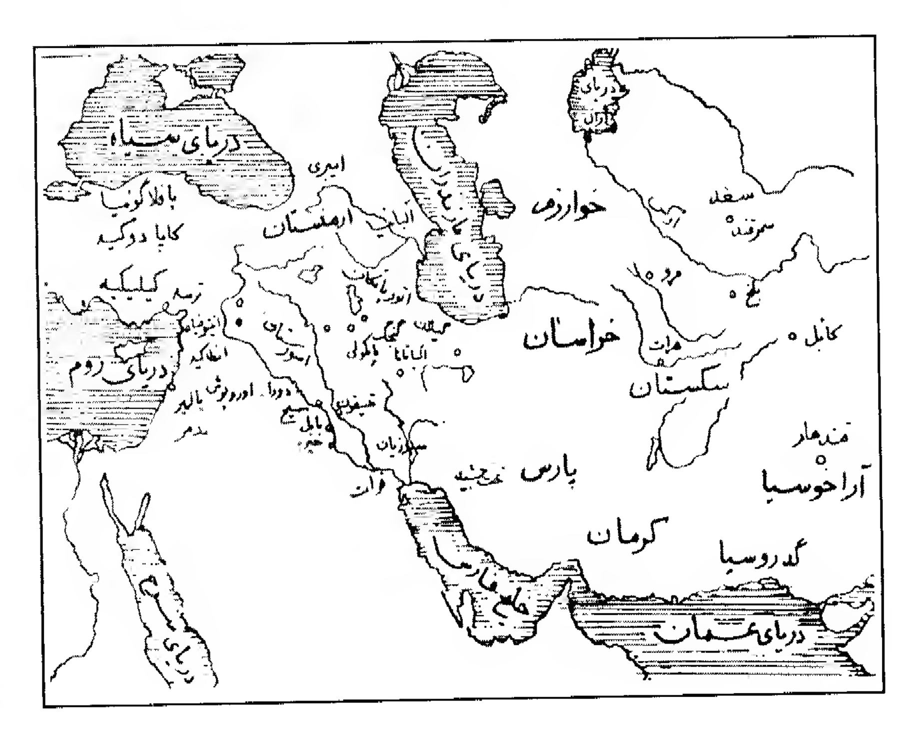
پای کوبی و کف زدنهای ممتد مردمی که در سالن بودند و حیرت و هراس افسـران روسی، هنوز هم پس از گذشـت بیش از شصت و پنج سال در برابر دیدگانم موج می زند.

عدم اسـتقبال از خواندن و نبشتن به زبان ترکی از طرف مـردم آذربایجان با وضعی که در قلم آمد، در جریان تاریخ تجربه شده است.

الف- نام آذربایجان و تبار و نژاد مردم آن

ما مردم آذربایجان، مردمی هسـتیم از تبار و نژاد آریایی که به نژاد هند و اروپایی مشهور است. از نگارش مورخین چنین برمی آید که این نژاد، سفید پوست است. پیشتر قوم کوچکی بود و اما به مرور بزرگتر شد و آهنگ کوچ کرد و قسمت بزرگی از آن به سوی اروپا رفت به طوری که اقوام یونانی و ژرمن و لاتین و اسلاو و غیره همگی آریایی هستند و قسمت بزرگ دیگری به آسیا آمد و در فلاتهای پامیر و ایران پراکنده شد که هندیان و ایرانیان بودند.اینان در عصر ودابی یعنی دو هزار تا هزار سـال بیش از میلاد با هم می زیسـتند و چون نفوس آنان بیشـتر و بیشتر شد، گروهی به جنوب، تا رود سند کوچیدنـد و گروه دیگر به سـوی باختر آمدند و فلات ایران را برگزیدند.

نخسـتین پیامبر آریایـی به نام اشوزرتشـت در اندیشهٔ برانداختن آیین ودایی افتاد و آیین یکتا پرستی



را پــی ریزی کرد و کتابی آورد به نام «اوســتا»و بنا به نوشتۀ عنایت اله رضا در کتاب در اوستا به تکرار از «ایران ویج» یا «ایران ویجه»که نام سرزمین آریاییان است،سخن رفته است.

بخش آریایی ایران(یعنی آریاییان که فلات ایران را برای زندگی گزیدند)خود ســه بخش شدند، بخشی به خاور ایران رفتند و خراســان بزرگ را تشکیل دادند و به نام پارت شــناخته شــدند و دیگر بخش به جنوب ایران رفتند و «پارس»نامیده شدند،بخش سوم به باختر آمدند و «ماد»نام گرفتند و نخستین کشور آریایی نژاد را مادها تشکیل دادند که شامل آذربایجان و همدان و کرمانشاهان و ری و اصفهان و قله های البزر و کوههای زاگرس بود و آذربایجان را «ماد خرد یا کوچک» و بقیه کشور را «ماد کلان یا بزرگ»نام دادند و به همین علت از عهد باستان سه استان خراسان و فارس و آذربایجان را بخش های بزرگ ایران و اســتان‌های مهم دانسته انــد، و از همان زمانها میان ماد و پارس روابط حســنه برقرار بود. هرودت تاریخ نگار یونانی می نویســد آژی دهاک پادشــاه ماد برای اینکه در پارس رقیب بزرگی پدید نیاید دختر خود «ماندانا» را به کمبوجیه دوم به زنی داد و از این زن پســری زاده شد که نامش را کوروش گذاشتند که در کتابهای فرنگی « سیروس» آمده است و کوروش تا دوازده ســالگی در دربار پدربزرگش آژی دهاک پادشاه ماد پرورده شد و سپس به پارس بازگشت و در ســال ۵۵۹ پیش از میلاد به جای پدر به شــاهی نشست و این مبدأ تاریخ شاهنشاهی ایران است.

و امــا در مورد آذربایجان که به نظر می رســد تا حمله اسکندر(الکساندر) نامش همان «ماد خرد» بود و سردار دلیر و کاردانی که فرمانروای ماد خرد بود در برابر سپاه اسکندر ایستاد و میهن خود را از بیدادگری اسکندر رهانید و این سردار «آتورپات»نام داشت که معنی لغوی آن «نگهدارنده آتش» است و از آن تاریخ ماد کوچک تغییر نام داد و به «آتورپاتکان»معروف شد.

ب- حدود و مرزهای جغرافیایی آذربایجان

بنا به تعریف دائرةالمعارف روســیه تزاری در سال ۱۹۸۰ میلادی آذربایجان ســرزمین آذر-آتش،به زبان پهلــوی آتورپاتکان و به زبان ارمنی آذربادگان)اســتان شــمال غربی ثروتمند و صنعتی ایران است و از جنوب محدود اســت به کردستان ایران(استان اردبال)و عراق عجم(ماد)و از غرب به ارمنســتان ترکیه و از شمال به ارمنســتان روس و جنوب قفقاز که رود ارس آنرا قطع می کند و از شرق به استان گیلان در کرانه های دریای خزر،مساحت آذربایجان ۱۰۴۸۲۰ کیلومترمربع است... جایگاه ولیعهدی چون عباس میرزا و از اهمیت فراوان برخوردار است. صاحب کتاب «آذربایجان و اران»از این نتیجه گرفته است که در این دائرة المعارف هیچ نامی از آذربایجان ایران و یا آذربایجان روسیه همانند ارمنستان ترکیه و ارمنســتان روسیه برده نشده است بلکه تنها از یک آذربایجان سخن رفته و آن آذربایجان ایران است.

ج- آلبانیــای قفقــاز یــا اران(جمهوری فعلی آذربایجان)

تا سال ۱۹۱۸ هیچگونه ســندی در دست نیست کــه شــمال رود ارس را آذربایجان نامــد و هیچ تاریخ نگاری حتی تاریخ نگاران روســیه و ترکیه چنین چیزی را در قلم نیاورده و هیچ دائرة المعارفی ســرزمین قفقاز را «آذربایجان»نگفته است.بل منطقه قفقاز و شروان تازمان حملۀ اعراب یعنی تا آخر پادشاهی ساسانیان «آلبانیا» و از آن به بعد تا سال ۱۹۱۸ میلادی «اران»نام داشت.

د- آیا تبار و نژاد مردم آذربایجان و اران یکی است؟

بدیهی است که استان اران تا عهدنامه های ننگین گلستان و ترکمانچای یکی از ایالات مهم ایران بود و مردم آن با مردم آذربایجان از زمان باستان همبستگی نژادی و زبانی و ملی داشته ا و اما از نظر مذهبی مردم اران تا زمان ســاســانیان مســیحی بودند و اما آذری ها زرتشتی بودند و بعد از غلبه اسلام مسلمان شدند و در عهد صفویان به مذهب تشــیع گرویدند و با آذری ها هم مذهب نیز شدند و یاری و پایمردی مردمان اران و ارمنی و گرجی در انقلاب مشروطیت و پیشبرد رستاخیز و قیام مردم تبریز تأثیر به سزا داشت.

البته ناگفته نماند که مردم آلبانیای قفقاز تا زمان شاپور اول در دین مسیح و زیر فرمان اسافغه کلیساهای مســیحی بودند و اما با لشکرکشی شاپور اول سرزمین های زیادی که انیران خواندندی(یعنی ســرزمین های خارج از ایران اصلی)گشــاده شد از جمله آلبانیای قفقاز که مغان و موبدان به آن دیار گسیل شدند و در بادکوبه آتشکده ساختند.

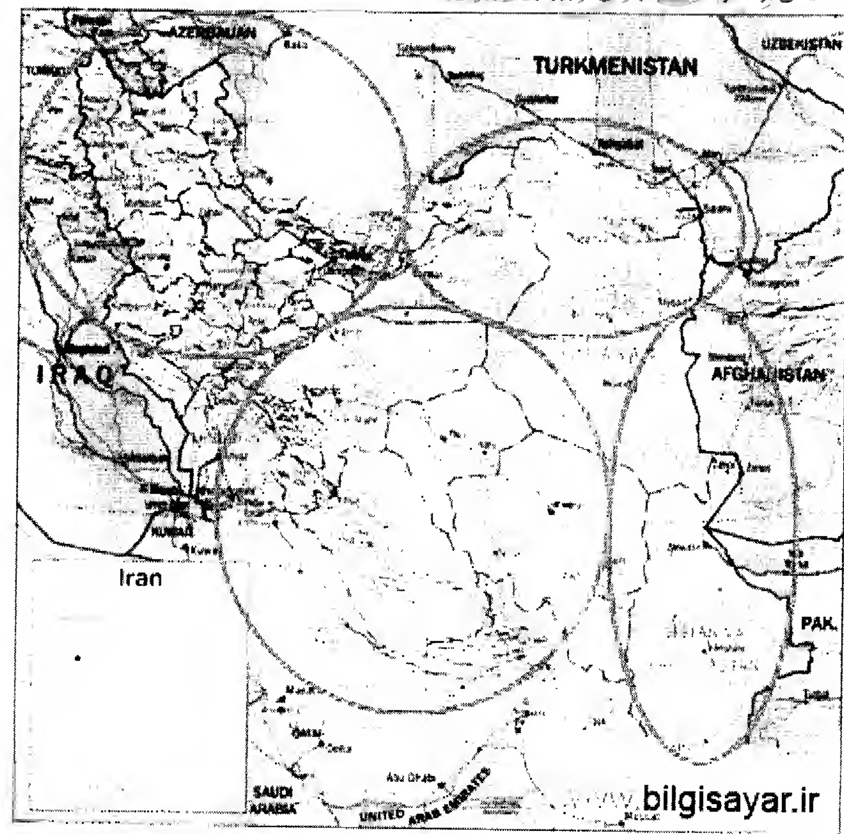
در مــورد تغییر نــام اران به آذربایجــان که مورد اعتراض آذربایجانی ها نیز شــد و از تبریز امثال شــیخ محمد خیابانی و اســمعیل امیرخیزی و احمد کسروی بــر این کار ارانی ها شــدیداً تاختند، نصــرت الدوله در مجموعــۀ خاطرات خود نوشــته اســت که آنــان نام آذربایجان را برگزیدند که جدایی خود را از روسیه کاملاً مدلل سازند.

حزب مســاوات و حکومت باکو به عثمانی روی کرد و پان ترکیست ها برای این دولت آغوش باز کردند و نــام آذربایجان نیز در جهت مقاصد سیاســی ترکها برگزیده شد و حتی تشکیل حزب مساوات در باکو نیز با پشتیبانی عثمانی بود و بعد از فروریختن این حکومت به وسیلۀ ارتش سرخ شوروی،استالین نیز بر همان منوال و همان مقاصد نام آذربایجان را حفظ کرد.

هـ- زبان مردم آذربایجان

گفــت و گو در مورد زبان مردم آذربایجان بســیار پیچیده تر از زبان استانهای دیگر ایران است سید احمد کســروی تاریخ نگار ایرانی با فراهم آوردن کتابی بنام «آذری یا زبان باستانی آذربایجان» در شناسایی زبانهای مناطق گوناگون ایرانیان و گویشهای آنان کوششها و زحمات زیادی را تحمل نموده است.

فرایند همه‌ی پژوهش‌های انجام شده این است



که زبان مردم آذربایجان همانند دیگر آریاییان، ایرانی زبان «زبان پهلوی»بوده است که اعراب آنرا «فهلوی» گفتند و منظور از آن «پهلوی میانه است» و با وجود غلبهٔ اعراب، ایرانیان گرچه مقهور زبان عربی شدند ولی ایستادگی کردند و دانشمندان ایران برای اینکه دانش خود را به دنیای اسلام عرضه کنند به عربی نبشتند ولی زبان بومی مقاومت کرد تا اینکه در آسیای میانه که جزء خراسان بزرگ بود رودکی به زبان فارسی دری شعر گفت و به فاصله نه چندان دور در قرن چهارم بزرگمردی به نام فردوسی(حکیم ابوالقاسم) از همان دیار خراسان برخاست و با نظم شاهنامه، زبان فارسی دری را زنده کرد. بنا به نوشته صاحب کتاب «آذربایجان و اران» حمداله مستوفی تاریخ نگار قرن هفتم و هشتم ضمن اشاره به زبان مردم مراغه می‌نویسد: «زبانشان پهلوی مغیر است» یعنی پهلوی دگرگون یافته است.

صاحب قلم نتیجه گرفته است که برخی از مؤلفان تا سده هشتم زبان مردم آذربایجان را پهلوی دانسته اند البته باید خاطر نشان سازم که زبان آذربایجان پهلوی بوده ولی در گویش پهلوی ممکن است با مناطق دیگر ایران تفاوت داشت و این غیر قابل احتراز و طبیعی است بنابراین باید زبان مردم آذربایجان را «پهلوی آذری» نامید.

همگی مورخان اعم از ایرانی و رومی و ارمنی و تازی، اتفاق نظر دارند که تا قرن ششم میلادی در آسیای میانه و ایران و آسیای صغیر(آناتولی)هیچ یک از اقوام ترک نژاد نبوده اند و ترکتازی از سدهٔ ششم آغازیده است و در کتاب استر از تورات ضمن بحث از اخشورش(خشایارشا)چنین آمده است که او از هند تا حبش بر یکصد و بیست ولایت پادشاهی داشت که این یکصد و بیست ولایت شامل ایران و انیران(غیر ایران) بود و در هیچکدام از این ولایات،از نژاد ترک زندگی نمی کردند یعنی در هیچ تاریخی دیده نمی شود که شاهنشاهان هخامنشی اتباع ترک تبار داشته باشند. زیستگاههای ترکان در شمال چین بود.و در سدهٔ ششم میلادی یعنی زمان ساسانیان(حول و حوش ظهور اسلام در جزیرهٔ العرب)ترکان آرام آرام به جنوب غربی و طرف دریای خوارزم سرازیر شدند و سده ها خارج از آسیای میانه می زیستند. حتی سده های نخست بعد از اسلام نیز ترکان به آسیای میانه که همان خراسان بزرگ است(شامل خراسان فعلی و افغانستان و ازبکستان و تاجیکستان و ترکمنستان) راه نداشتند. چه، قرارگاه حکومت ابومسلم خراسانی در سدهٔ نخست هجری قمری شهر مرو بود که امروز در ترکمنستان واقع شده است. از سدهٔ دوم تا چهارم هـ ق طاهریان و سامانیان در خراسان بزرگ فرمانروایی داشتند که بخارا و سمرقند و مرو و تاشکند و خجند زیر نگین آنان بود و گور رودکی پدر شعر پارسی در زمان سامانیان اشعار نابی را به زبان فارسی دری سروده است. شهر خجند در تاجیکستان است و ساکنان آنجا هنوز هم به فارسی سخن می‌گویند و کمال خجندی از آن دیار است و رودکی زاییدهٔ سمرقند است که شعر او برای تهییج پادشاه سامانی به عزیمت به بخارا:«ای بخارا شادباش و دیر زی شاه زی تو میهمان آیدهمی» پرآوازه است و این شعر می رساند که سمرقند و بخارا(ازبکستان) در سدهٔ چهارم هـ ق در فرمان شاهان فارسی زبان و در اختیار فارسی زبانان بوده است فقط برخی از غلامان ترک زبان به این سامان راه یافته بودند، همانند: سبکتکین و البتکین که پدر و جد پدری محمود غزنوی باشند و غلام سامانیان بودند و اما در قرون بعدی ترکان به سرزمین های شمالی خراسان بزرگ سرازیر شدند.

نظامی گنجوی یکی از ستونهای شعر پارسی که در گنجه می زیست و گنجه یکی از شهرهای مهم اران(جمهوری آذربایجان است) از زبان ترکی سخت گریزان بود، می‌گوید:

ترکی صفتی وفای ما نیست
ترکانه سخن سزای ما نیست
آن کز نسب بزرگ باشد
او را سخن بزرگ باشد

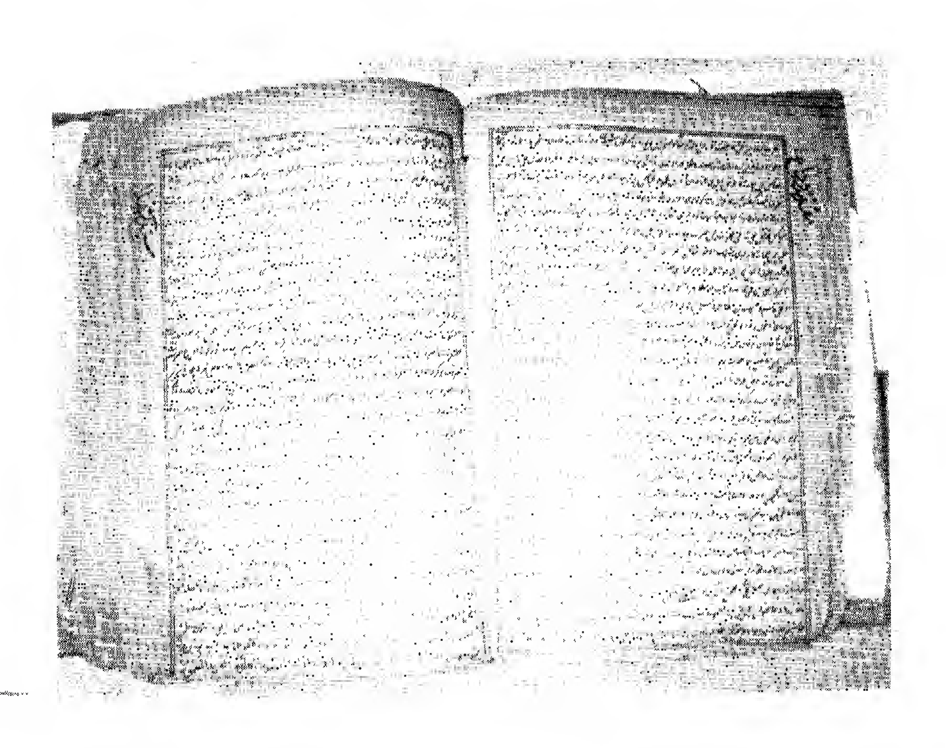
از این سخن معلوم می شود که اولاً در قرن ششم، ترکان به قفقاز راه یافته بودند و زبان ترکی در آن سامان حضور داشت ثانیاً زبان ترکی زبان شعری و موسیقایی نبوده و در برابر زبان فاخر فارسی،توان هماوردی نداشته است که نظامی بر آن به دیدهٔ حقارت نگریسته است. باید گفت که در قرون هفتم و هشتم هـ ق ترکان سلجوقی در ایران و آسیای صغیر فرمان می راندند. چه، در قرن هفتم جلال الدین محمد مولوی دیگر ستون شعر پارسی و فرزندش سلطان ولد در قونیه که پایتخت سلجوقیان در آسیای صغیر بود بصورت گذرا و به حالت تفننی به ترکی شعر گفته اند اما زبان غالب فارسی بوده است و بهترین دلیل آن **مقالات شمس** تبریزی است،شمس تبریزی هیچگاه به ترکی سخن نگفته است و بنا به نوشتهٔ مؤلف کتاب «خط سوم» شمس تبریزی با اینکه عربی خوب می دانست ولی اصرار به گفت و گو به زبان فارسی داشت.

اگر تاریخ را مرور کنیم و به گذشته برگردیم در دوران سلجوقیان، همیشه ایرانیان در برابر فرمانروایان ترک،هویت خویش و زبان فارسی را صیانت کرده و برای نگهداری زبان فارسی ایستادگی به خرج داده اند.مثلاً در عصر ایشان بزرگان، دانشمندان و ادیبان برجسته ای در ایران ظهور کرده اند مانند ناصرخسرو قبادیانی، خیام نیشابوری،اسدی توسی،انوری ابیوردی،امیرمعزی،قطران تبریزی،سنائی غزنوی،مورخینی همانند گردیزی صاحب زین الاخبار،محمد راوندی صاحب راحه الصدور و فقیهان و دانشمندان و بزرگانی مانند: شیخ توسی، شیخ طبرسی،امام محمد غزالی،امام فخر رازی،خواجه نظام الملک توسی-عمید الملک کندری و حتی شهاب الدین یحیی سهروردی که شعرا همگی به پارسی شعر گفتندی و دانشمندان به عربی و فارسی هر دو زبان نوشتندی و اما زبان محاوره فارسی بود.

شهاب الدین یحیی سهروردی که خود اهل آذربایجان بود و در قرن ششم هـ ق در مراغه با امام فخر رازی هم شاگرد بود و هر دو به درس مجدالدین جیلی حاضر می شدند، آیا به ترکی گفت و گو می کردند؟!

نه استاد و نه شاگردانش،زبان ترکی نمی دانستند بلکه فلسفه به عربی تدریس می شد و محاوره به فارسی دری بود.

پیش از سلجوقیان با اینکه محمود غزنوی خود از تبار ترک بود ولی دربار او محل گفت و گو به زبان پارسی بود و شعرائی همانند فردوسی و عنصری و



عسجدی و دقیقی و امیر معزی و دیگران شعر فارسی و سبک خراسانی را به اوج رساندند و دبیران، فارسی زبان بودند و تاریخ نگار شهیر و شیرین سخنی همانند ابوالفضل بیهقی از دربار غزنوی برخاست که تاریخ او در عرصهٔ نثر فارسی، هنوز حلاوت و طراوت خود را حفظ کرده و یک ایرانی از خواندن آن لذت می برد.

بعد از سلجوقیان در زمان اتابکان آذربایجان و پس از سیطرهٔ مغول وضع به همین منوال بود و زبان فارسی غالب بود. تاریخ نگار برجسته ای چون عطاملک جوینی و برادرش شمس الدین در تبریز می زیستند و از بزرگان نویسنده وسخنور فارسی بودند.

باری سخن در مورد زبان مردم آذربایجان بود،به طوری که از قراین پیداست تا آخر کار تیموریان یعنی پایان قرن هشتم هجری قمری زبان غالب در ایران و از جمله آذربایجان، زبان فارسی بوده که شیخ محمود شبستری نیز مثنوی زیبا وعارفانهٔ خود را در آن قرن سروده است. تا آن که می رسیم به پادشاهی قراقویونلوها و آق قویونلوها،به طوری که از نامشان پیداست تبار ترک داشتند و بایتخت هر دو سلسله شهر تبریز بود و پایان زمان آنها مقارن با روی کار آمدن شاه اسماعیل صفوی است. لازم به شرح است که مادر اوزون حسن آق قویونلو یک شاهزاده خانم عیسوی از امپراتوری یونانی طرابوزان بود و طرابوزان شهر معروفی است که در جنوب دریای سیاه قرار گرفته است. با این خویشاوندی،اوزون حسن برادرزادهٔ امپراتور طرابوزان را به نام «کاترینا»به زنی گرفت و از این زن یک پسر و دو دختر زاده شد،و اوزون حسن یکی از این دختران خود به نام مارتا را به شیخ حیدر صفوی پدرشاه اسماعیل به زنی داد و بانو مارتا که علمشاه خاتون نیز نامیده می شد مادر شاه اسماعیل است و قابل ذکر است که اوزون حسن فقط شاه آذربایجان نبود بلکه پادشاه کشور ایران بود و ری و اصفهان و فارس و یزد و... را در اختیار داشت و پایتخت او شهر تبریز بود. به نظر می رسد که اوزون حسن از آن جهت دختر خود را به زنی شیخ حیدر داد که در آن زمان مرشدان صفوی به نفوذ و قدرت رسیده بودند و کلیهٔ طوایف ترک روم و آسیای صغیر حلقهٔ مریدی آنان را برگردن آویخته بودند. شیخ حیدر فرزند شیخ جنید بود و نیای بزرگ آنان شیخ صفی الدین اردبیلی بود و اوزون حسن پادشاه ایران دست ارادت به شیخ جنید داده بود.[1]

بعد از اوزون حسن، اسماعیل صفوی با مریدان شمشیرزن صفوی از گیلان به سوی اردبیل روان شد و در طول راه مریدان شیعه مذهب دیگر هر چه بیشتر به او پیوستند.سپاه شاه اسماعیل از خاندان‌های شیعهٔ ترک زبان مرید مرشدان صفوی همانند روملو ،افشار،قاجار،تکلو،ذوالقدر،شاملو و استاجلو تشکیل می شد و به لحاظ کلاه سرخ رنگ دوازده ترکی که بر سر می گذاشتند،قزلباش نامیده شدند.به نظر می رسد که محاورهٔ ترکی در آذربایجان از زمان قره قویونلوها شروع شد و در زمان صفویه ادامه یافت. ولی مردم آذربایجان هیچوقت خود را به خواندن و نوشتن به زبان ترکی عادت ندادند و همچنان به پاسداری زبان فارسی و حفظ و وقایهٔ آن پرداختند و به رغم فرمانروایان ترک زبان،پارسی دیرینه را رها نکردند.با وجود اینکه شاه اسماعیل خود به ترکی شعر گفت و تخلص به «خطائی کرد ولی مراسلات درباری و حکومتی و فرمانهای دولتی به زبان پارسی بود و با وجود گسترندگی لغت ترکی نسبت به فارسی- شاعران آذربایجان که عدهٔ آنها نیز کم نیست،همگی به پارسی شعر سروده اند.

به همان مجلهٔ حافظ که پرسش آن روزنامه نگار آذربایجانی چاشنی این مقاله را از نظر افکنید،در صفحهٔ ۴۷ آن از علی رضا تبریزی چه غزل زیبایی درج کرده است:

ای گل لاله که خونین دل و خندان دهنی
توبدین شیوه نمایشگر احوال منی

و در صفحهٔ ۷۰ آن سرودهٔ زیبایی از ابراهیم حقی بستان آبادی(بستان آباد شهری است در ۷۰ کیلومتری تبریز) آمده است:

نوای مرغ حق است این ز صحن سبزه زار آید
که از آوای جان افزای او بوی بهار آید

بنگرید:یک آذربایجانی به سبک خراسانی چه زیبا سروده است! چه ذوق و طرز تفکر یکی است

این درست است که نیای زنده یاد پروین اعتصامی، ابراهیم خان اعتصام الملک اهل آشتیان بود ولی او در جوانی به تبریز آمد و تا آخر زندگی خود را در تبریز گذراند و زنده یاد یوسف اعتصامی، پدر پروین متولد شهر تبریز بود و در زمان خود فرزانهٔ فرزانه‌ای بود و پروین نیز در تبریز به دنیا آمد و در کودکی او،خانوادهٔ اعتصامی به تهران نقل مکان کردند. بنابراین کسی که پدرش و خودش در تبریز چشم به جهان گشوده اند یک تبریزی است و خانه اش نیز هنوز در تبریز برپای است و نیاز به بازسازی دارد.این بانوی قدیسهٔ با کمال که معاصر شهریار هم بود و به ادبیات فارسی و عربی و ترکی تسلط کامل داشت و یکی از سه یا چهار شاعر بزرگ قرن ما است، اشعار نغز و زیبا و مبتکرانهٔ خود را به پارسی سرود و هیچوقت به زبان ترکی چیزی نگفت و حتی طالبوف تبریزی که در باکو زندگی می کرد و عاشق شهر مینوچهر تبریز بود، هر چه نوشته به فارسی است.

در قرن حاضر، سه نفر از روحانیان بزرگوار لقب «علامه» گرفته‌اند، علامه امینی صاحب الغدیر،علامه محمد حسین طباطبائی صاحب المیزان و اصول فلسفه و روش رئالیسم و غیره و علامه محمد تقی جعفری مترجم نهج البلاغه و صاحب کتب و نوشته های فراوان،هر سه از تبریزند و حتی در گفتار لهجه داشتند ولی هیچکدام سطری به زبان ترکی ننوشتند بلکه هر سه به زبان ملی فاخر خود نوشتند.و اگر کسی به نجف اشرف مسافرت کند در آستانهٔ علی بن ابیطالب(ع)به دو نامهٔ شگفت انگیز برمی خورد، یکی از مقدس اردبیلی که به شاه عباس پادشاه مقتدر صفوی چنین می نویسد:«بسم ا... الرحمن الرحیم از من فلان ابن فلان به تو ای عباس،مظلومی را می فرستم که امیدوارم به کفارهٔ گناهانت دادخواهی کنی که خداوند رحمان بر تو ببخشاید و دیگری پاسخ نامه است:«حضرت حجه الاسلام و المسلمین آیه ا... مقدس اردبیلی امر مطاع مبارک اجرا شد،داد مظلوم را ستاندم.مرا از دعای خیر محروم نفرمایید عباس، بندهٔ خدا، کلب آستان علوی»

منظور از یادآوری این دو نامه،اقامهٔ دلیل سترگ و روشن است براینکه در آن زمان دو نفر که یکی روحانی مشهور مرجع تقلید و دیگری یک پادشاه صاحب اقتدار است و هر دو تبار اردبیلی آذری دارند،به یکدیگر به زبان پارسی می نویسند.بنابراین ما نمی توانیم به زبان ترکی بنویسیم و بخوانیم،زبان پارسی، زبان ملی ما است که از مادیها و پارسیها و پارتیها که نیاکان ما هستند، به یادگار مانده و در جان ما ریشه دوانده و با خون ما جوشیده است.

شادروان سید محمد حسین بهجت تبریزی(شهریار)که یکی از سه یا چهار شاعر بزرگ قرن ما است، اگر مقداری شعر به صورت مسمط(حیدربابایه سلام)به زبان ترکی آذری سرود و نیک هم سرود و یا چند غزل به ترکی گفته است برای اهل دیهی گفته است،که به هنگام کودکی او را به علت شیوع بیماری وبا در تبریز به آن ده پیش عمه اش فرستاده بودند و مدتی در آن دیار ماندگار بود و به مکتب خانه رفته بود. و الا دیوان اشعار پارسی او بسیار حجیم و ستبر است و در غزل سرایی در قرن اخیر بی همتا است و هر کس غزلی از او بخواند و نداند که از اوست خیال می کند که از حافظ است و خود او نیز پیرو حافظ بود و تخلص خود را نیز به(شهریار)از دیوان حافظ برگرفته است. بقیه این مقال در ماهنامه بعدی خواهد آمد.

ادامه در شماره‌ی آینده

۱ بر پایهٔ پژوهشهای احمد کسروی باید گفت که نیای پادشاهان صفوی از صوفیان اهل اردبیل در آذربایجان فارسی زبان و پیرو مکتب شافعی یعنی از اهل سنت و جماعت بود و در واپسین دهه های سدهٔ هفتم چنان آوازه ای به هم رسانده بود که خواجه رشیدالدین فضل الله در نامه ای به شیخ او را «مطرح انوار هدایت و مظهر اسرار ولایت خوانده است... رک به:جلد اول دیباچه ای در نظریهٔ انحطاط ایران از سید جواد طباطبائی ص ۲۹ ، که نگارش کسروی را گسترده تر آورده است» البته پژوهش مرحوم کسروی را دیگران نیز تأیید کرده اند.